

چماق زرین دموکراسی و دیوار کوتاه چپ

روزبه کلانتری

به پیش، نشریه دانشجویی دانشگاه تهران
<http://www.bepishmag.blogfa.com/post-7.aspx>

۲۳ آبان ۱۳۸۵

اشاره: یکی از نویسندگان منتسب به طیف راست افراطی در دانشگاه، در تابستان گذشته مطالبی را در نقد «چپ» (و مشخصاً چپ در دانشگاه) انتشار داد که باب بحثی را گشود که امواج آن هنوز که هنوز است ادامه دارد و گویا کشتی بادبان شکسته و بی‌لنگر «لیبرالیسم ایرانی» با سپردن سرنوشت خویش به دست این امواج قصد دارد مدتی دیگر را بر عمر سرگشتگی‌ها و تناقضات خویش بیافزاید. به هر روی من در همان موقع در پاسخ به این «انتقادات»، نوشته زیر را بر روی وبلاگ شخصی خودم قرار دادم. بنابراین، این مطلب با توجه به نوشته‌های این افراد در آن دوره به نگارش در آمده و پاسخ به مطالب و «انتقادات» جدید (مندرج در شماره جدید «تلنگر») را در بر نمی‌گیرد.

لازم به ذکر است که در آن مقاله، نویسنده به این نکته اشاره کرده بود که سازمان‌های چپ به «دموکراسی» ملتزم نبوده‌اند و این امر، اساساً ریشه در «اندیشه» آن‌ها داشته است و در ادامه تقصیر برقراری استبداد در دوران بعد از انقلاب 57 را متوجه این گروه‌ها و افراد دانسته بود و نه حاکمیت. وی در ادامه، چپ حاضر در دانشگاه را به خاطر متعلق نبودن به سنت سوسیال دموکراسی و ارجاع به لنینیسم، نیرویی ضد دموکراتیک قلمداد کرده و سپس دموکراسی شورایی در ایران را امری رویایی و غیر قابل تحقق اعلام نموده و به طور ضمنی فعالین چپ را به مطالعه و پذیرش اصول سوسیال دموکراسی فراخوانده بود.

«در دوره ارتجاع پیروزمند حضرات دمکرات، سوسیال دموکرات، آنارشویست و... تراوش‌های اخلاقی خود را به دو برابر مقدار معمول افزایش می‌دهند شبیه انسان‌هایی که در حالت ترس دو برابر عرق می‌کنند. روی خطاب این اخلاقیون که به سبک خود «موعظه سرکوه» و «ده فرمان» را تکرار می‌کنند بیش از آن که به طرف ارتجاع پیروزمند باشد به طرف انقلابیون تحت تعقیب ارتجاع است که با «زیاده‌روی» و اصول «غیراخلاقیشان» باعث تحریک ارتجاع شده و به ارتجاع بهانه‌ای برای توجیه اخلاقی داده‌اند...

مبنای طبقاتی این موعظه‌ی غلط و پرطمطراق خرده بورژوازی روشنفکر است. مبنای سیاسی: عجز و گنجی آن‌ها در مقابل ارتجاع در حال فرارسیدن. مبنای روانی: تلاش آن‌ها برای غلبه بر احساس حقارت خودشان با تظاهر به هیات مبدل پیغمبری در آمدن...»

(لئون تروتسکی / اخلاق آن‌ها و اخلاق ما)

1) نویسنده‌ی مقاله نخست به این مشاهده خود اشاره می‌کند که «سازمان‌های چپ در مناسبات درونی خود ملتزم به دموکراسی نبوده‌اند». وی در سطور بعدی به معنای «دمکرات بودن» و «دموکرات نبودن» از منظر خود می‌پردازد اما در ریشه‌یابی علل این مسأله در همان سطور اول به این استنتاج می‌رسد که:

«شکل مبارزه سازمان‌های چپ بیش از هر چیز در اندیشه‌شان ریشه داشته است». خوب، ما در همین آغاز کار با حکمی مواجه می‌شویم که نئک‌مایگی فکری همیشگی لیبرالی در ایران را به نحو احسن در معرض تماشای می‌گذارد. این حکم که شیوه‌ی مبارزه یک سری از احزاب و سازمان‌های سیاسی تنها و یا عمدتاً ریشه در «فکر» و «اندیشه» آن‌ها داشته است، به باندي برای پرواز یکی از نخراشیده‌ترین و عقیم‌ترین انواع ایده‌آلیسم بدل می‌گردد که در حقیقت همان خشت اولی است که تا ثریا تحلیل را به قصه و لطیفه پیوند می‌زند. البته این حکم در عین کوتاهی جایگاه مهمی را در ساختار

استدلالات نویسنده به خود اختصاص می‌دهد و -همانگونه که در سطور بعد خواهیم دید- قرار است استنتاجات اساسی سیاسی او بر این نظرگاه سوار شوند. اما به اعتقاد ما «شکل مبارزه» احزاب و گروه‌های سیاسی بالابتدا نه توسط «فکر» و «اندیشه» آنان که به واسطه دو فاکتور اصلی تعیین می‌گردند که باعث تعیین محتوای «دستگاه فکری» آنان گشته و شباهت‌ها و تفاوت‌های «نظری» را با خود به همراه می‌آورد:

1- ماهیت اجتماعی و طبقاتی این احزاب و سازمان‌ها

2- شرایط مشخص سیاسی و تاریخی جامعه و محیطی که این احزاب در بطن آن شکل می‌گیرند و به فعالیت می‌پردازند.

به تعبیری دیگر، خصوصیات و نحوه‌ی عمل یک گروه سیاسی بر اساس ضرورت طبقاتی و موضوع فعالیت آن در یک محیط اجتماعی خاص و در یک برهه‌ی مشخص تاریخی تعیین می‌گردد و ادراکات سازمانی و سنت‌های کار تشکیلاتی جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی گوناگون با هم تفاوت دارند و آن‌ها را باید با قرار دادن در این بستر مورد بررسی و قضاوت قرار داد.

نگارنده خود برخلاف تصور نویسنده‌ی لیبرال نه با سنت «فدایی» به عنوان سنت غالب چپ دهه‌ی 40 و 50 شمسی ایران احساس قرابت فکری و عملی می‌نماید و نه قصد توجیه کلیه بخش‌نامه‌های سازمانی آنان را دارد اما بدیهی است که در ایران دهه‌ی 40 و 50 شمسی که تحت دیکتاتوری و اختناق مطلق و همه‌جانبه رژیم سلطنتی قرار داشت، بین آرایش و اصول تشکیلاتی سازمانی مانند «چریک‌های فدایی خلق» که هدف خود را براندازی کلیت رژیم از طریق مبارزه مسلحانه اعلام کرده بود، با شیوه کار محافل مذهبی و مناجات لیبرال‌های مسجد «هدایت» و کانون «توحید» که زیر چتر «نهضت آزادی» فعالیت می‌نمودند و هدف خود را «مبارزه قانونی» و «نصیحت» مقام سلطنت و درخواست از او برای «بازگشتن به مرزهای قانون مشروطه» اعلام کرده بودند تفاوت‌های فراوانی وجود دارد.

اگر شیوه کار و فعالیت گروه‌ها را مستقیماً از «اندیشه» آنان استخراج کنیم، آنگاه باید روش فعالیت سیاسی کاملاً مشابه فی‌المثل کمونیست‌ها را در نقاط مختلف دنیا و در ادوار مختلف را به علت دارا بودن مبانی فکری مشترک انتظار داشته باشیم که بدون شک در عالم واقع این گونه نیست. نظر نویسنده‌ی مقاله، حتی قابلیت انطباق با روش‌های احزاب چپ متعلق به یک سنت و دارای بیش‌ترین مشابهت‌های فکری در یک مقطع تاریخی یکسان را نیز دارا نمی‌باشد. به عنوان مثال به وضعیت احزاب کمونیست فرانسه، ویتنام و حزب توده‌ی ایران در دهه 60 قرن بیستم بنگرید که هر سه به علت تعلق به بلوک «سوسیالیسم اردوگاهی» از بیش‌ترین قرابت‌ها و شباهت‌های فکری و نظری برخوردار بودند. اولی در آن دوران یک حزب بسیار بزرگ و توده‌ای و دومین حزب پر قدرت فرانسه است که با داشتن یک فراکسیون قدرتمند پارلمانی و نفوذ بالا در بین طبقه‌ی کارگر فرانسه و سطوح دیگر جامعه، توان تاثیرگذاری بر بالاترین مناسبات قدرت در فرانسه را دارا می‌باشد در حالی که از ملاک‌های دموکراتیک مورد نظر آقای نویسنده نیز تخطی نمی‌نماید. دومی یک حزب مسلح با پایگاه وسیع توده‌ای است که ارتش مردمی تشکیل داده و در حال درگیری با امپریالیست‌ها، آن هم در فاز نظامی، می‌باشد. سومی هم حزبی مخفی و زیرزمینی است که از کوچک‌ترین پتانسیل برای ابراز وجود علنی در سطح وسیع بی‌بهره است و اعضایش تحت تعقیب و شدیدترین سرکوب پلیس سیاسی کشور قرار دارند.

نویسنده در گام بعد کلیه گرایش‌های اپوزیسیون (و از جمله چپ) را با چشم بستن بر پایه‌ی مادی، ماهیت طبقاتی و نقش عینی آن‌ها و بر حسب روابطشان با اصول تجریدی و انتزاع ایده‌آلیزه شده‌ای که سعی دارد آن را «دموکراسی» بنامد و گویی برای نویسنده‌ی طبقه‌بندی‌کننده‌ی ما از ارزش «حرفه‌ای» برخوردار است به دو جبهه «دموکرات» و «غیردموکرات» تقسیم‌بندی می‌کند. «دموکراسی» مورد نظر نویسنده به مثابه یک سلسله اصول تجریدی که بیش از آن که با روابطی، با جهان واقعی مرتبط باشد، مفاهیم غیرتاریخی و غیرزمینی عالم مثل افلاطونی را به یاد ما می‌آورد در اینجا چونان ملاکی به کار گرفته می‌شود که کل کائنات بر اساس ارتباط و پیوندشان با این مفهوم به شیوه‌ای

شبيه «پاپ» مورد تقسيم‌بندي قرار مي‌گيرند که از نظر او داروينيست‌ها و مارکسيست‌ها و آنارشيست‌ها و فراماسون‌ها همگي از یک سنخ هستند چون باردار شدن «مريم مقدس» را انکار مي‌کنند و يا مانند هیتلر، که از نظر او مارکسيزم و ليبراليزم دوقلو هستند، چون عوامل «خون و نژاد و افتخار» را در نظر نمي‌گيرند.

بدون شک همه آزادند که تقسيم‌بندي‌هاي مختلفي از جريانات سياسي مثلا بر حسب اين که رهبران‌شان به قرمه سبزي علاقه دارند يا نه، ارائه دهند. ما اعتقاد داريم سير تحول جامعه نه با آراء عمومي و راي‌گيري در پارلمان و همه‌پرسی و اعتقاد به «خون و نژاد» و يا با وجود صفتي در «مريم مقدس»، که بر اساس جنگ طبقات پيش مي‌رود و مکان عيني هر فرد يا گرايشي را بايد بر حسب جاگاهي که در صحنه‌ي مبارزه طبقاتي در هر دوره اشغال مي‌کند مشخص نمود. از اين منظر انتقادات ما به چپ چريکي دهه‌هاي 40 و 50 از شيوه و شکل فعاليت نیز فراتر رفته و جاگاه، محتوي و جهت‌گيري مبارزه آنان را هم در بر مي‌گيرد. اما انتقادي اگر به «شيوه‌ي مبارزه» و اصول سازماني آن نحلّه از چپ وارد هست -که حتما هست-، بار اصلي و داغ ننگ آن بايد بر شانه و جبين ديکتاتوري و اختناق سلطنت دست راستي‌اي قرار گيرد که با بهره بردن از حمايت بلوک غرب و آمريکا و حاکم کردن دستگاه سرکوب‌گر و جنايتکاري مانند «ساواک» بر تمام شئون زندگي مردم، و بستن تامي منافذ فعاليت نرمال سياسي، «بهترين فرزندان اين سرزمين» را مجبور مي‌کرد که براي فعاليت سياسي و کوشش در راه بهروزي انسان‌ها سيانور در دهان و مسلسل در دست، روانه خانه‌هاي تيمي گردند و نهايتا آنان را در عرصه‌ي نبردهاي خياباني و ميدان‌هاي اعدام به خاک و خون مي‌کشيد. ولي نويسنده ليبرال ما که تا اين جا بر هدف‌هاي حقيقي خود نقاب‌زده و با تن دادن به ريسک‌هاي خطرناک نظري، خود را در تيررس آتشبار منتقدين قرار داده بود، در سطور بعدي کاسه‌ي صبرش لبريز شده، نقاب از چهره بر گرفته و هدفش را -که البته از همان آغاز قابل پيش‌بيني بود- از اين همه مقدمه‌چيني و تقسيم‌بندي و موعظه به روشني و وضوح بيان مي‌کند. هدف او به سادگي اين است که با پيوند دادن تام و تمام نفس و ذات «اندیشه» چپ راديکال با «توتاليتاريانيسم» و «آنتي دموکراتيسم» بار یک قرن استبداد

و ناکامی‌های «فرایند دموکراتیزاسیون» در ایران را از دوش حاکمیت‌های مستبد در تاریخ معاصر ایران بر دارد و بر دوش چپ رادیکال قرار دهد. بدین ترتیب طی یک شعبده‌بازی حیرت‌آور نظری چپ‌های رادیکال که خود بزرگ‌ترین قربانیان خشونت‌های سیاسی و حکومت‌های دیکتاتوری در ایران و جهان به شمار می‌روند این بار به عنوان متهم و به جرم «ضدیت با دموکراسی» و «فراهم آوردن زمینه دیکتاتوری»، به محاکمه کشانده می‌شوند و حاصل کار نیز خرج خط مورد نظر لیبرال‌ها یعنی ایجاد شکاف بین چپ و تقویت آن چه «چپ دموکراتیک» نامیده می‌شود می‌گردد. سطور زیر را بخوانید و ببینید که چطور به راحتی می‌توان یک تحلیل لیبرالی در ایران امروز را با حذف تیتز و نام نویسنده به جای یکی از بیانیه‌های رسمی «هیات‌های مؤتلفه اسلامی» و یا در بهترین حالت- «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» به مناسبت «22 بهمن» و یا صفحاتی از جزوه درس 2 واحدی «آشنایی با انقلاب اسلامی» در دانشگاه‌ها قالب کرد:

«... چپ ایرانی به دموکراسی به مثابه‌ی روش معتقد نبود. روش مبارزه‌ای که چپ مورد پسند شما پس از انقلاب در پیش گرفت مبارزه‌ی مسلحانه بود. یا چپ در جامعه اکثریت داشت یا نداشت. اگر داشت چرا در آن بهار کوتاه آزادی در انتخابات شرکت نمی‌کرد تا اکثریت یابد یا اگر می‌کرد چرا در انتخابات پیروز نمی‌شد؟ اگر چپ در جامعه در اکثریت نبود چرا حکومت را حق خود می‌دانست و برای به دست آوردن آن به قیام مسلحانه دست زد؟ چرا گروه‌های چپ، حاضر نبودند سلاح‌هایشان را تحویل دهند و بازی را به صوت دموکراتیک ادامه دهند؟ آیا اگر آنان انگشت بر ماشه کلاش نداشتند کسی می‌توانست این گونه آتش خشونت به خرمن این جامعه بیفکند و بهترین فرزندان این سرزمین را روانه بیدادگاه‌ها کند تا اسیر شکنجه و اعدام شوند؟...»

واقعا جالب است. در تحلیل لیبرالی هم دلایل به راه افتادن موج سرکوب در دهه‌ی 60 یک سره با مفاهیمی مانند «تحویل ندادن سلاح از سوی چپ‌ها» و «تبدیل کردن دانشگاه به اتاق جنگ»، «تحریک و فتنه‌انگیزی گروهک‌های ضد انقلاب» و... تبیین می‌گردد. به راستی اگر ما نام این واعظ صریح و از خود متشکر «اخلاقیات» لیبرالی را که که تصور می‌کند کل کائنات بر مبنای اکثریت 50+1 درصد به گردش در می‌آید را

نمی‌دانستیم تصور می‌کردیم فردی مانند مقاله نویسنده نشریه «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» این سطور را به نگارش درآورده است. البته اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، بیرون آمدن تحلیل‌هایی از این دست از دل لیبرالیسمی که سلسله‌جنبان نیویورکنشین کنونیش زمانی در هیات عضو فرماندهی سپاه پاسداران به سرکوب «ضد انقلاب» اهتمام می‌ورزیده، چندان هم بعید و دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. به نظر می‌رسد نویسنده‌ی مورد نظر ما وقت خود را آن قدر به تعمق در باب خواص عدد «51» اختصاص داده که کلاً از یاد برده است که بخش بزرگی از همان «چپ غیردموکراتیک» مورد نظرایشان در اوایل انقلاب نه تنها حکومت را حق خود نمی‌دانست و سلاح هم در دست نگرفت و در تمامی انتخابات هم شرکت می‌نمود بلکه در هواداری از حاکمیت تا جایی پیش رفت که مرزهایش یک سره با جریان‌های اسلامی پوزیسیون در هم ریخته شد و در برخی موارد تشخیص مواضع این دو از هم کاری دشوار به نظر می‌رسید. این گونه پیدا است که باید منبع مطالعاتی بیشتری را غیر از کتاب «شورشیان آرمان‌خواه» به منظور آشنایی با تاریخ «چپ» به ایشان توصیه کرد. (2) همان‌طور که پیشتر اشاره شد، او کلیه‌ی جریان‌های پوزیسیون و از جمله چپ را به «دموکرات» و «غیردموکرات» تقسیم می‌کند. تقسیم چپ به «دموکرات» و «غیردموکرات» و تئوری تراشی از امثال «کائوتسکی» برای این منظور اخیراً به یکی از خطوط استراتژیک لیبرال‌ها تبدیل شده است. این رویکرد که به «واکسینه کردن» شهرت دارد هنگامی موضوعیت می‌یابد که فرد با یک مساله و تهدید عینی و واقعی مواجه گشته و توان مقابله کامل با آن را ندارد و در نتیجه سعی می‌کند نسخه‌ای کاریکاتورگونه و بی‌محتوا را از آن مساله را تولید کرده، به رسمیت بشناسد و توجه همگان را بدان جلب نماید. مساعی کودکانه‌ی لیبرال‌ها در جهت تقویت جریان «چپ دموکراتیک» نیز در حقیقت تلاشی در جهت دور زدن و نادیده انگاشتن چپ رادیکال حاضر در جامعه و ایضا دانشگاه و جازدن برخی از جناح‌های «رادیکال‌تر» اردوی بورژوازی به عنوان «چپ راستین جامعه» (!!!!) می‌باشد. در این راستا و برای راحت نمودن خیال حضرات برای همیشه لازم است به چند نکته اشاره گردد:

اول، وقتی ایشان از مقولاتی مانند «دموکراسی پارلمانی» و «سوسیال دموکراسی» صحبت می‌کنند به نظر می‌رسد به مفاهیمی جاودان و غیرتاریخی که از ازل به یک شکل استاندارد و ایده‌آل در محفظه‌ای مانند قوطی کبریت به سر برده‌اند اشاره می‌کنند و اعتماد به نفسشان گویا ریشه در بی‌اطلاعی از اوضاع کنونی مهد دموکراسی مدرن یعنی اروپای غربی دارد.

البته وارد شدن در بحث پیرامون موضوعاتی از این دست مجالی مستقل را می‌طلبد اما جهت اطلاع ایشان بد نیست یادآوری شود که تنها مروری بر تیترا اخبار سیاسی مهم دو سال اخیر اروپا به روشنی وجود یک بحران دامنه‌دار شدید در دموکراسی پارلمانی و سیستم‌های سوسیال دموکراتیک، که خود ریشه در یک بحران عمیق اجتماعی دارند را تایید می‌کند.

به یاد بیاورید آخرین انتخابات ریاست جمهوری فرانسه که کمترین مشارکت در طول 40 سال اخیر این کشور را به همراه داشت و هیولایی مانند «لوپن» را از صندوق‌ها بیرون آورد، به یاد بیاورید هرج و مرج بی‌سابقه و آشفتگی عجیب و خنده‌آور در آخرین انتخابات پارلمان در بزرگترین و ثروتمندترین کشور اروپا یعنی آلمان را که نشان از به لرزه درآمدن بنیان‌های تعادل اجتماعی آن کشور محسوب می‌شد، به یاد بیاورید آخرین انتخابات پارلمانی انگلستان را که روی کار آمدن دولت «بلر» را تنها با رای 21 درصد از رای‌دهندگان ممکن کرد و این دولت را به رکورددار حداقل میزان حمایت حمایت واجدین حق رای از سال 1832 به این سو تبدیل نمود! به وضعیت احزاب سوسیال دمکرات با بیش از یک قرن قدمت مانند «اس پی دی» آلمان و یا «حزب کارگر» بریتانیا نگاهی بیاندازید که دیگر تشخیصشان از راست افراطی دشوار گشته است.

سوسیال دموکراسی (و یا به تعبیر ایشان «چپ دموکراتیک») هیچ‌گاه واقعا ضدیتی با منافع سرمایه نداشت. بلکه سنتا خواهان اعمال محدودیت‌هایی بر عمل‌کرد افسار گسیخته بازار سرمایه‌داری به منظور تامین هزینه‌های برخی رفاه‌های رفاهی برای توده‌ی مردم بود. اما امروزه حتی در معنای رفرمیستی‌اش در مقابل سرمایه‌داری قرار ندارد.

وقتي سوسيال دموکراسي و ليبراليسم و دموکراتيسم پارلماني هيچ برنامه‌ي قابل اعتنايي براي تحقق در مهد و نقطه اوج تکامل ندارند، چه هويتي مي‌توان براي اينان در عرصه سياست ايران قائل شد؟ جالب اين جا است که همين‌ها با قلنبه‌گويي‌هاي بي‌محتوا از «ملاصدرا» و «پوپر» تا «ناييني» و «فوکوياما» را در تقابل با سوسياليسم به صف مي‌کنند و آن را متهم مي‌کنند که تجربه اتحاد شوروي و بلوک شرق تحت لواي «سوسياليسم واقعا موجود» معنای هرگونه آرمان‌گرایی را در جهان واقعي نشان داده است اما از تجربه «دموکراسي پارلماني و سوسيال دموکراسي واقعا موجود» در جهان امروز نتیجه نمی‌گیرند که باید کمی فتیله‌ي هاي وهوي و تبلیغات و هل من مبارز طلبی و نصیحت دیگران را پایین بکشند و سر در گریبان فرو برده، خاموش شده و چاره‌اي بياندیشند!!!

دوم، چپ حاضر در دانشگاه البته تحلیلا مي‌تواند در برگیرنده‌ي گرایش‌هاي گوناگون باشد اما مطمئنا به شکلي آگاهانه «سوسيال دموکرات» نیست و نخواهد شد چون همان گونه که در بند بالا به آن اشاره شد نه تنها در دنيای امروز موضوعيتي براي «سوسيال دموکراسي» به شیوه‌ي سال‌هاي طلایی جنگ سرد قائل نیست بلکه اساسا افق و آرمان‌هاي «سوسيال دموکراتیک» -حتي در قالب همان مدل طلایی کينزي- را در تضاد و تنافر با چشم‌انداز خود براي تغيير جامعه مي‌بيند. چپ مورد نظر ما در دانشگاه سعی مي‌کند به عنوان بخش و بُعدي از یک حرکت مستقل و گسترده‌ي چپ در سطوح گوناگون جامعه بروز و ظهور پیدا کند و نقد راديکال و انسان‌گرایانه چپ و کاربست اين نگرش به جهان معاصر و معضلات متنوع ما را احيا نماید و در اين راستا البته «لنین» در کنار خود مارکس یک شاخص و نقطه رجوع خواهد بود. اين انتخاب چپ راديکال نه تنها به معنای بازگشت به سلوک و آداب چپ چریکی دهه‌ي 40 و 50 شمسی نخواهد بود بلکه به معنای نقد اساسي و بي‌رحمانه تمام آن سنتي است که تحت عنوان «چپ» بر دوش او سنگيني مي‌کند.

ما لنین و لنینيسم را به عنوان اصطلاح مورد استفاده استالین و ساير مقامات اتحاد شوروي و بلوک شرق و يا با ارجاع درکي که مائوئيسم‌ها و يا ساير نحله‌هاي هوادار

مبارزه چریکی از آن‌ها داشتند و نه حتی با رجوع به بخشنامه‌های دولت شوروی در هفت سال نخست انقلاب روسیه توضیح نمی‌دهیم. لنین برای چپ نشان دهنده یک خوانش ویژه از مارکس و یک متد می‌باشد که به نظر ما پاسخ‌دهنده‌ی معضلات و عینیت‌های زمانه‌ی ما است. تفصیل این امر یعنی وارد شدن در بر شمردن مولفه‌های معین و خصوصیات این نوع «لنینیسم» را به فرصت‌های بعد و می‌گذاریم.

ما تقسیم‌بندی چپ به «دموکراتیک» و «غیردموکراتیک» را تقسیم‌بندی صحیح و مفیدی نمی‌دانیم و تقسیم‌بندی خودمان را از گرایش‌های موجود در چپ داریم و آن چه را که در ادبیات نویسنده‌ی لیبرال «چپ دموکراتیک» (و یا همان سوسیال دموکراسی) نامیده می‌شود را اساساً «راست» ارزیابی می‌کنیم و نه به عنوان گرایشی در «درون» چپ. من سعی کرده‌ام در دو مقاله‌ی دو قسمتی، تحت عنوان «پالایش مفهوم چپ، یک ضرورت استراتژیک» نظرات خود را با در رابطه با این مسائل با تفصیل بیشتری بیان کنم.

3) پروژه تبدیل «کارل کائوتسکی» به شاخص چپ «دموکراتیک» و «انسان دوست» و ملوس در مقابل «استبداد ضد بشری» و «خون‌ریزی دهشتبار» لنین و بلشویک‌ها و «سوسیال دموکراتیزه کردن» چپ موجود در دانشگاه از این طریق به دلایل عدیده دیگر نیز پروژه‌های از پیش سوخته و باطل است؛ چرا که قبل از هر چیز تاریخ آلمان پس از جنگ جهانی اول تا روی کار آمدن فاشیسم که دست‌پخت گرایش‌های نزدیک به کائوتسکی در حزب سوسیال دموکرات آلمان (اس. پی. دی) می‌باشد به عنوان یک واقعیت قابل بررسی و تحقیق در مقابل ما وجود دارد که به عنوان یک واقعیت سرسخت تاریخی کل بساط بر صدر نشان دادن کائوتسکی به عنوان چپ «انسان دوست» و هیولاسازی مکارتیستی از لنین و بلشویک‌ها را در هم می‌ریزد. کیست که نداند جریان‌های مرکز و راست در داخل حزب سوسیال دموکرات آلمان، که کائوتسکی به عنوان سمبل و نظریه‌پرداز آنان محسوب می‌گردد، نه تنها با رای مثبت به اعتبارات جنگی آلمان در سال 1914، حزبی را که می‌توانست بزرگترین مانع بر سر آغاز جنگی باشد که هزاران انسان را در کام خود فروبرد، در راستای خطوط میلیتاریستی و جنگ‌طلبانه

وحشیانه‌ی قیصر و بورژوازی «میهن»، به صف کردند (علی‌رغم مخالفت‌های جناح چپ حزب یعنی اتحادیه اسپارتاکیست‌ها به محوریت افرادی چون «کارل لیبکنشت» و «رزا لوکزامبورگ» که بعداً در سال 1919 حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند) بلکه پس از اتمام جنگ و فرار قیصر به سرعت با در دست گرفتن پست ریاست جمهوری و با مدد گرفتن از ارتش و دسته‌جات دست راستی شبه نظامی انقلاب 1918 آلمان را به خاک و خون کشیدند و ده‌ها نفر و از جمله رزا لوکزامبورگ و لیبکنشت را به جرم بلشویک و اسپارتاکیست بودن به قتل رساندند. سیاست‌های اتخاذ شده توسط اینان در دوران حکومت بلند مدتشان در آلمان دهه‌ی 20 (که به جمهوری وایمار شهرت دارد) زمینه‌ساز روی کار آمدن جانوری مانند هیتلر و حزب نازی گردید که آغاز جنگ جهانی دیگری را در پی داشت. به راستی سرمایه‌گذاری روی شیادانی مانند «ابرت» و «شایدمان» و «نوسکه» (سران حزب سوسیال دموکرات در دوران پس از جنگ جهانی اول و جمهوری وایمار) که به «جلادان انقلاب آلمان» شهرت دارند به عنوان «قهرمانان دموکراسی» و سمبل‌های «چپ دموکراتیک» علاوه بر این که اقدام وقیحانه‌ای است، ماهیت واقعی و راستین «دموکراسی» و «چپ دموکراتیک» مورد نظر آقایان را به منصفه ظهور می‌گذارد.

4) موضع چپ رادیکال نسبت به تجربه «اتحاد جماهیر شوروی سابق» و بلوک شرق و بازماندگان آنان همواره مشخص بوده است. سرنوشتی که آن بلوک به آن دچار شد نه نشان‌گر شکست سوسیالیسم است و نه پایان تاریخ، چرا که این شکست، هزیمت مدلی از سرمایه‌داری دولتی بود که خود را در قالب نوع مشخصی از سوسیالیسم بورژوایی تبیین می‌نمود. و این امری است که در همان زمان برای بخش بزرگی از طیف کسانی که خود را مارکسیست می‌دانستند مسجل بود. اتفاقاً عمق، غنا و قاطعیت نقدهای مارکسیستی‌ای که تا کنون از تجربه سوسیالیسم اردوگاهی به عمل آورده است تا حدی است که نقدهای عمدتاً ژورنالیستی و جنگ سردی دست راستی در مقابل آن‌ها رنگ خواهند باخت. در این جا به چند نمونه از این نقدها جهت آشنایی اشاره می‌شود:

- نقد مشهور «لئون تروتسکی» که به طور مشخص در کتاب «انقلابی که به آن خیانت شد» تبیین شده است و ترجمه فارسی آن در آدرس زیر موجود می‌باشد:

<http://marx.org/farsi/archive/trotsky/works/1936/eks/index.htm>

- نقد «شارل بتلهایم» که ترجمه فارسی آن در چند جلد توسط نشر نی به بازار کتاب عرضه شده است و به صورت اینترنتی نیز در آدرس زیر موجود می‌باشد:

<http://marx2mao.com/Other/Index.html#CB1>

- نقد نظریه‌پرداز مشهور، مارکسیست انگلیسی «تونی کلیف» در آدرس زیر:

<http://marx.org/archive/cliff/works/1964/russia/index.htm>

5) به راستی که لیبرال‌های ایرانی همیشه «اخلاقی»ترین و «دموکرات»ترین افراد بوده‌اند (!!!!). خمیره‌ی آن‌ها به واقع همواره از اخلاق «بشر دوستانه» و «دموکرات مآبانه» محض سرشته شده است. اما تمام این مسائل باعث نشد که افرادی که این چنین «معصومانه» بر گذشته شدن چند تن از اعضای فداییان خلق می‌گیرند، آشکارا و بدون تعارف و با وقاحت هرچه تمام‌تر از ریختن بمب بر سر مردم و کودکان بی‌گناه عراق و شکنجه‌ی زندانیان در گوانتانامو و ابوغریب و بسط دموکراسی مدل B52 در نشریاتشان حمایت نکنند.

نویسنده‌ی مقاله «در انتظار یک مباحثه معقول» سعی کرده است که بهترین شیوه‌ی ادب و احترام را در سراسر نوشته‌اش رعایت کند. این امر جای تقدیر دارد اما کسانی که با توانایی همین افراد در استفاده از گنجینه غنی زبان فارسی! در قالب مقالات نشریه دانشجویی لیبرال «تلنگر» (به عنوان یک مورد مشخص، مقاله «با خاکیان» که خطاب به نشریه دانشجویی چپ‌گرای «خاک» نوشته شده است) و هم مسلکانشان در ورق پاره‌ی گند چاله دهان «جمهوریت» آشنایی دارند که غالباً با نام مستعار «شورای سیاست‌گذاری» این نشریه به چاپ می‌رسد بدون شک با دیدن این مقاله به یافتن علل و انگیزه‌های این برخورد متفاوت که ممکن است آن را عاریه‌ای و تاکتیکی ارزیابی کنند علاقمند خواهند شد.